

استقلال



پوهاند عبدالحی حبیبی

۱۵ می، ۲۰۲۶

اعلیحضرت احمدشاه بابای کبیر وطن

یا یک نمونه برجسته تقلید، برای ادبای عصر حاضر

با ابراز ممنونیت از همکار فرهنگی معزز، محترم خوشحال حبیبی



در شماره های گذشته مجلاً در اطراف پرورش ادب نو، و لوازم عصریه آن چیزی نگاشتم، پس ازین میخوام هر يك از مواد موضوع را قدری تفصیل داده، و با خوانندگان گرمی مشرح تر داخل صحبت شوم.

درین مبحث روی سخن مخصوصاً به شعرای و ادبای معاصر است که بحضور شان پاره از نظریات خود را در باره پرورش ادب نوین که درین عصر نو و زمان نو محیط و وطن و جامعه به آن محتاج دارد تقدیم گردد.

جای هیچ شك و تردیدی نیست که سیر زمان و سلسله ارتقای بشر متمادیاً اوضاع حیات و اطوار کائنات را تغییر میدهد، و در هر عصر رنگ نوی بنظر می آید، و لوازم حیاتی بشری باتمام ماحول وی دستخوش ناموس تحول است، و همین تغیر و تطور بوده که دانشمندان قدیم مطابق به اصول و اشکال منطقی خود مسئله حقوق کائنات را از روی آن استدلال مینمودند. همانطوریکه اغلب مسائل حیاتی ما در طی قرون متمادی رنگ و کیف نوی را گرفته وبا سوابق خود کنون مورد مقایسه نیست و نه میتوان لباسی را که سه قرن بیشتر اجداد ما می پوشیدند در عصر حاضر پوشید، همانطوریکه احتیاجات عصری و تطورات زمان نو مارا وادار میسازد

که ادب نوی داشته باشیم که با روح عصر و زمان مطابقت و پیوستگی داشته، و باصطلاح عامه بدرد روزمره ما بخورد.

در شماره ۱۱۲ کابل راجع به موضع و جنبه معنی ادبیات شرحی نگاشته آمد، در آنجا گفتیم که چه عناصری را در ادب نو خود باید بپرورانیم و اشعار جدید زبان ملی ما چه مزایا و کدام اسلوبی را باید داشته باشد؟

در مباحث گذشته لوازم طبیعت جغرافی و اجتماعی را از عناصر مهمه ادب نو شمردیم و گفتیم که ادبیات و اشعار آینده نوین زبان ملی باید حاکی از جمال محیط و طبیعت جغرافی بلاد و کوهسار ما بوده، و بر عناصر اجتماعی و روح ملی پښتون شالوده آن استوار گردد.

این عناصر مهمه را ما از سر نو در ادب ملی خود داخل و شامل نمیسازیم، بلکه از ادب قدیم و گذشته ملی ما نمونه های برجسته و گرانبهای در دست است و ازان آشکارا میگرد که اسلاف غیور و نیاکان را دو شیر مردان گذشته ما نیز این عناصر مهمه را در ادب ملی بصورت خیلی درست و دلچسپ پرورانیده اند. ما میخواهیم این عنعنه ملی را تازه و زنده سازیم، و ذخائر سرشار آنرا از ادب گذشتگان در ادب نو داخل گردانیم.

بعبارت روشن تر میگوئیم: بجای اینکه ما اسلوب تخیل و تلازمات مغلق و پیچیده ادب بیگانگانرا که مال قرون سالفه است درین عصر روشن و منور بدون هیچگونه سنجش و تدقیق تقلید و پیروی میکنیم و شعرای جوان ما تاکنون هم بتار موی کمر می پیچند، و بچاه زنخدان فرو می روند، بهتر است قسمت زنده ادبیات ملی خود را که باوجود صنعت قدامت دارای طراوت و شگفتگی شگفت انگیز است و همچنان با مقتضیات عصر و زمان مطابقت دارد با کمال جدیت و علاقمندی بپرورانیم، و ادبای جوان، در عوض تقلید سبک مغلق و اسلوب تخیل دیگران، مزایای ادبی و ملی خود را پیروی کرده و مورد افتخار قرار دهند و روح ملی نیاکان غیور و جانکشای خود را از نو زندگی بخشند.

زیرا که احیای روح ملی در ادب جدید مزایایی را بما می بخشد و افتخاراتی را نصیب میکند که پښتونهای قدیم، و اجداد نامور دارای آن بودند و از برکت آن مدتها در گیتی سروری و کامرانیها نمودند.

برای اینکه تا يك اندازه خوانندگان عزیز را به مزایای ادب ملی آشنا سازم، و گوهری از لالی آبدار آنرا به معرض نمایش گذارم بهتر است درینجا يك نمونه زنده و برجسته ادبیات ملی را تقدیم دارم:

همه میدانند که اعلیحضرت احمدشاه بابای کبیر از شاهنشاهان معروف و جانگیران بزرگ و نامدار آسیاست، و قوه شمشیر تیز و حمیت افغانی شان بهر کسی روشن است ولی شاید بعضی

ها آگاه نباشند که این شهنشاه بزرگ با شمشیر بران علم و فضل را نیز همراه داشته و با دل قوی و همت بزرگ و اراده جهانگیرانه دانش و ذكاء و دهای فوق العاده را نیز توأم داشتند، بنا بران وی را یکنفر مفکر و مصلح اجتماعی نیز گفته می توانیم.

اعلیحضرت احمدشاه، بادشاه ادیب، و عالم و دانشمندی بودند که علم و ادب را خوب می پرورانیدند جناب شان نیز از علوم مروجۀ عصریۀ خویش بهره وافیه داشتند و در ادب ملی نیز مقام شامخی را دارند. احمدشاه بابا از شعرای برجسته و گویندگان درجۀ اول زبان پښتو بشمار می آیند و دارای دیوان اشعار خیلی نفیس و گرانبھائی اند که از روح استوار و نیرومند افغانیت نمایندگی میکند، غزلیات آن ساده و رشیق و اسلوب کلان شان خیلی متین و برجسته بنظر می آید. از هر کلمۀ آن شھامت و علوهمت و متانت اراده و بالآخره عالیجنابی و بزرگواری گویندۀ آن می تراود و به خواننده و شنونده آشکارا می شود که شاعر اینگونه ابیات باید يك ذات مقتدر و عظیم الشانی باشد.

احمدشاه بابا در کلام و اشعار خود روح ملی را نهفته و مزایای افغانی را در لف کلمات و الفاظ آن گنجانیده است.

شعر احمدشاه حاکی از ذوق سلیم و احساسات بلند و عواطف ارجمند ملی است در دنیای تخیل هم از جهان تابناك ملیت قدمی بیرون نمی گذارد و تماماً ازین دنیای تابان و مشعل فروزانیکه ما آنرا «پښتو او پښتونواله» میگوئیم، استشاره میکند.

حب وطن و افتخار به ملیت از مزایائی است که روح افغانی و افغانیت ازان مرکب است اشعار گرانبھای احمدشاه بابا نمونۀ بهترین اینگونه احساسات وطنخواهانه شمرده می شود ما در تاریخ درخشان خو شاهنشاهانی داریم، که باکمال عظت و جهانگیری در آسیای وسطی و هند حکمرانی ها نموده اند لودین ها، خلجی ها، سوریها را نمیتوان درین مورد فراموش کرد، ولی همه آنها در ممالك مفتوحۀ خود مانده و در کشور هائی مرکز گرفتند که دور از کوهسار وطن بودند و ازین رو نتوانستند خدمتی به عمران و نشر تمدن کوهسار کشور خویش نمایند.

ولی اعلیحضرت احمدشاه بابائی کبیر که احساسات وطن پروانه اش خیلی قوی و برجسته بود در حب وطن و دوستداری آب و خاك عیناً به شاهنشاه محمود زابلی می ماند. که هر دوی آنها باوجود کشور کشائی های زیاد و فتوحات وسیع پهناور خویش کوهسار وطن را نمانده و این سرزمین بهشتی را مرکز عمرانی و تهذیبی و ادبی و علمی و اقتصادی تمام ممالك مفتوحۀ خود قرار دادند.

چون اشعار نماینده افکار و احساسات گوینده است و شاعر عواطف اندرونی خود را باین ذریعه آشکارا می سازد، بنابراین سرشار ترین احساسات وطنخواهانه و پر جوش ترین اشعار وطنیه را در دیوان اعلیحضرت احمدشاه بابا می توان یافت.

ببینید ! اعلیحضرت احمدشاه با عظمت جهانگیرانه و شوکت شاهنشهی ممالك فسیحه هند را کشوده و فاتحانه بدهلی می دراید، و یاد فتوحات سلاطین گذشته افغان را در انجا تازه میکند، ولی در قصور بلند و معموره های شگفت انکبزشاهان مغل، کوهسار وطن از یادش نمیرود و کامرانیهای جهان فتح و نصرت نقش خاك وطن را از خاطرش نمی زادید، به يك وزش جان بخشای نسیم گوارای کوهسار باچه نیاز و دلبستگی خواهش میکند :

د زړه گل به مي له خاورو سره کا پورته
که نسیم له کوهستانه رسیده

"یعنی غنچه خاطر م وقتی خواهد شگفت که نسیمی از کوهسار بوزد"

بلی! نسیم جان بخشای کوهسار سر سبز وطن از یاد هیچ افغانی نمیرود بنا بران احمدشاه بابائی بزرگوار ما هم در فراق ودوری از وطن آتش محبت و عشق کشور را در قلب فروزان می بیند، و آنرا درین رباعی با چه حرارت نقش می بندد :

د زړه فریاد مي له جـــــدائی
اور مي وړك نسي د آشنـــــائی
چي پر وطن وي زړه څه قرار وي
يم بي طـــــاقته په پردېسې

"یعنی دلم از فراق وطن نالان است، آتش عشق فرو نمی نشیند، در دنیای دوری از وطن، قراری ندارم، و هجران مرا بی تاب و توان میسازد"

اعلیحضرت احمدشاه بابا می بیند که تحت اوامر و قوماندانی شان، جوانان سر شور و فدا کار افغان با چه ایثار، و عشق و علاقمندی برای اعتلای مملکت، و احیای افتخارات ملی، و اعاده جلال و شوکت افغانی سرفروشی و قربانی مینماید، این حال را در غزلی که بیک دیوان پهلو میزند، با احساسات گرم وطنخواهانه خودش چنین تصویر میفرماید :

غزل:

ستا د عشق له وینو ډك سوه ځیګرونه
ستا په لاره كښي بایلي ځلمي سرونه
تاته راسمه زرگی زما فارغ سي

بي له تا مي اندېشنې د زړه مارونه
 كه هر څو مي د دنيا ملكونه ډېر ستي
 زما به هېر نه سي دا ستا ښكلي باغونه
 د ډهلي تخت هېرومه چي را ياد كړم
 زما د ښكلي "پښتونخوا" د غرو سرونه
 د رقيب د ژوند متاع به تار په تار كړي
 چي په تورو پښتانه كا گزارونه
 د "فريد" او د "حميد" دور به بيا سي
 چي زه وكاندم پر هر لوري تاخونه
 كه تمامه دنيا يو خوا ته بل ته خوا يي
 زما خوبښ دي ستا ختالي تش ډگرونه
 "احمد شاه" به دغه ستا قدر هېر نه كا
 كه ته ونيسي د تمام جهان ملكونه

ترجمه:

۱. خون عشق تو «ایوطن» در سینه ها و عروق ما جوش میزند. جوانان در راه تو سربازیه می‌کنند.
۲. اگر بتو بیایم خاترم قرار می‌گیرد. و در فرقت یاد تو مثل ماری بر دلم نیش می‌زند.
۳. هر چند ممالك فسیحه دنیا را مفتوح سازم. ولی بساتین زیباییات از یادم نمی‌رود.
۴. وقتیکه قله های آسمانخراش کوهسار قشنگ ترا یاد کنم تخت دهلی را فراموش می‌سازم.
۵. اگر افغانها شمشیر های خود را از نیام کشند متاع حیات رقیب را تار و مار خواهند کرد.
۶. اگر من شاهانه بهر سو بتازم. مفاخر دوره فرید و حمید «۱» را تجدید خواهم کرد.
۷. اگر گیتی را تماماً بمن پخشند، من وادیهای دشتهای خالی ترا بران ترجیح می‌دهم.
۸. اگر احمدشاه ممالك روی زمین را فتح سازد، باز هم هیچگاه ترا فراموش نخواهد ساخت ای وطن!

این بود نمونه از احساسات وطن خواهانه پدر بزرگوار و ادیب دانشمند ملی ما که در چند
 بیتي با اقتدار ادبی بکمال رشاققت و تردستی سروده اند. ادبای جدید ما اگر بخواهند که لسان
 العصر بوده و آثار زنده و گرانبهائی را در ادب ملی او خود بیادگار گذارند و در پیدایش ادب
 نوین مقامی را که مورد احترام آیندگان واقع گردد احراز نمایند، باید در سرودن اشعار ملی و
 وطنی پیروی آن پدر ادیب و شهنشاه بزرگوار خود را بفرمایند.

در اشعار فوق‌الیحضرت احمدشاه بابا مقام شامخ ادیب ملی و مفکر می‌آموزاند. که ادبای ملی چطور باید بسرایند، و چه تلقین‌ها و مضامینی را در اشعار خود به ملت ارمغان کنند. در اشعاریکه طور نمونه اقتباس نمودیم خوانندگان محترم باکمال وضاحت می‌بینند که پدر بزرگوار و دانشمند ما عناصر مهمهٔ ادب ملی را باکمال تردستی و اقتدار ادیبانه فراهم آورده از یکسو جمال کوهسار و زیبایی‌های این مرز و بوم را تصویر، و از پهلوی دیگر عشق بوطن و فداکاری درین راه و ترجیح آن بر سر تاسر دنیا و مافیها را تلقین فرموده است. که از لف‌هر بیت و هر کلمهٔ آن احساسات گرم و عشق سرشار وطن تراوش میکند.

اگر از نقطه نظر فلسفه و تحقیق دقیق شویم می‌بینیم که اشعار وطنیهٔ پدر بزرگوار ما مهمترین و عالی‌ترین نکات فلسفهٔ وطنیت را در بر دارد که ذیلاً بشرح کوتاه آن قناعت میرود. حب وطن در انسان فطرتیست، هر کس خانه و مسکن خود را دوست دارد. پشتون‌ها این غریزهٔ بشری را در يك ضرب‌المثل خوبی گنجانیده که "هر چاته خپل وطن کشمیر دی" "انسانهای گذشته همان قطعهٔ زمینی را وطن میگفتند که پدران و نیاکان شان درانجا بوده و مدفون شده اند، این روایات فامیلی و عنعنهٔ پدری همان زمین را بنظر آنها مقدس گردانیده و "وطن" می‌گفتند.

۲-

در یونان قدیم وطن با شعار دینی همسلك و مربوط بوده و آنرا مقدس می‌شمردند، سقراط معروف در راه احترام قوانین وطن جان داد.

ابن خلدون عالم اجتماعی فلسفهٔ وطنیت را بر اساس نظریهٔ سیاسی شالوده‌میگذارد و مرکز دولت و سلطنت را مرکز وطن میگویند) ۳.

گوستاولوبون محقق اجتماعی فرانسه، فلسفهٔ وطن را از نقطه نظر اجتماعی تحلیل میکند که وطن نمایندهٔ حیات اسلاف و تحکیم دهندهٔ ساس‌های اجتماعی است) ۴.

نیکولای حداد گوید: انسان در مرتبهٔ نخستین به مادر محبت می‌ورزد، ازینجا احساسات دوستی و علاقمندیش به پدر و اقارب دیگر می‌پیوندد، تا که قبیله و نژاد میرسد، و طور واقعی وسعت می‌پذیرد، تا که به "حب وطن" برسد، در حقیقت همان محبت مادر و پدر است که برای حب وطن اساس شمرده میشود، حتی در برخی از زبانهای اروپا کلمهٔ وطن ازین ریشه نشئت کرده است مثلاً در لاتینپاتریا Patria در جرمنی Vatrland و در انگلیسی Fatherland یعنی مرز و بوم پدران. ۵

در زبان ملی پشنتو وطن را (مېنه) گویند، که ریشهٔ آن از کلمهٔ «مینه» است یعنی عشق و محبت، پس همانطوریکه در پشنتو ریشهٔ کلمهٔ وطن را از عشق و علاقمندی گرفته اند در عنعنات ملیه و پسیکولوژی افغانی نیز حب وطن اهمیت بسزائی داشته، و ادبای پشنتو این خصیصهٔ روح

ملی را زیاد تر تلقین نموده اند. ادباء و مفکرین فلسفه وطنیت را از نقاط نظر مختلف کاوش میکنند، مثلاً جمعی از ادباء اساس آنرا بر حب اجتماع می نهند، بنظر آنها وطن از جهات یاران و دوستان عزیز است، جائیکه دوستان و آشنایان صمیمی نباشند منبع اندوه و الم است، شاعر عرب (و من مذهبی حب الدار لاهلها) (را ازین نقطه نظر گفته و لبیدین ربیعہ شاعر معروف عرب نیز وقتیکه موطن و مسکن یاران را از آنها تهی می بیند و حشمتش قرامیگیرد و میسراید :

عفت الدیار محلها فمقامها

بمنی تابد غولها فر جامها

سعدی شاعر نامور پارسی نیز ازین نقطه نظر گفته است :

سعد یا حب وطن گر چه حدیثی است صحیح نتوان مرد بحسرت که من آنجا زادم

یکی از شعرای ملی نیز درین لندی فلسفه حب وطن را چنین تصریح میکند :

وطن د یار په سترگـــــــــــــــــــــو ښه دی

چي جانان نه وي څه وطن څه بي وطنه

پدر ادب پښتو خوشحال خان نیز همچون مفکرین اجتماعی وطن را از راه حب اجتماع

دوست دارد و همیگوید :

څه بلا د خدای ده د وطن جلا کـېدل

ورونه، عزیزان، خوښان وبله بېلېدل

عبدالرحیم هوتک با آنها همنواست جائیکه میسراید :

شرافت د مکان ټوله په مکین دی

بي مکينه څه په کار دی تش دیار

ولی طوریکه می بینیم فلسفه وطنیت اعلیحضرت احمدشاه بابا يك فلسفه مجرد و پخته ایست

زیرا که ذات شاهانه شان وطن را من حیث هو هو دوست دارد، و آنرا بر مبادی سیاسی و

اجتماعی متکی نمی شناسد و هم از نیروست که قصور زیبای عالیۀ مرکز شاهنشاهی مغل

کوهسار وطن و حتی وادیهای خشک و بسی آب آنرا از یادش نه کشیده است.

به عقیده من مراتب بلند حب وطنیت نیز همین است که وطن را از حیث هویت دوست دارند

نه از نقطه نظر کیفیت و حظوظی که در دنیای ماده ازان گرفتگی است.

ببینید که پدر بزرگوار این احساسات عالیہ را چطور در يك بیت آشکارا و مراتب بلند حب

وطن خود را ثابت فرموده است :

که تمامه دنیا یو خوا ته بل خوا یی

زما خوښ دي ستا خالي تش ډگرونه

یعنی اگر تمام آن عواملیکه مردم وطن را از روی آن دوست دارند باتمام حظوظ دنیا یکجا شوند باز هم در مقابل آن من بیابانهای خشک و خالی وطن را دوست دارم. این است که فلسفه مجرد وطنیت که پدر بزرگوار ما آنرا در شعر و سخن پرورانیده است و گفته می توانیم که در مراتب حب وطن و دوستداری کشور به بلند ترین و رفیع ترین جایگاه آن ارتقاء نموده اند.

اکنون خوانندگان محترم ما قیاس کرده می توانند که ادبیات ملی ما چه ذخائر گرانبھائی دارد و ازین بحر بیکران چه گوهرهای تابناکی را میتوان بدست آورد، و لالی شھواریکه در اعماق این محیط ذخار نهفته است شائسته هر گونه قدر دانی است. پس اگر ادبای جوان ما بخواهند که ادب جوانی را داشته و در دنیای روشن و مسرتناک ملیت دارای آثار نفیس و گرانبھائی گردند، و نام نیک جاویدی را برای خود کماهی کنند، باید ازین وجهه ادب ملی باین سو بگردانند و عناصر شعر ملی را همچون گذشتگان نامدار و غیور فقط از نقطه نظر ملیت و مزایا و افتخارات ملی خویش نشوونمو دهند، تا اگر جدا بخواهد ادب آینده زبان ملی ما تماماً حاکی از مقام رفیع و جایگاه بلند افغانیت بوده و روح ملی دران زنده جاوید بماند، و در عوض تقلید تخیل غیر طبیعی و خواص وھمی اشعار دیگران مزایای واقعیت و حقیقت دران دیده شود.

اکنون وقت است که ادبا و شعرای ما از شکنج زلف پریشان براینند، و به ناوک مژگان سینه های خود را هدف نسانند، و بموی کمر خود را نیاویزند، بدنای واقعیت براینند و تخیل های پا در هوای ادبیات دیگران را متروک قرار دهند.

بعوض اینکه از بیدل و غنی تقلید میکنند اشعار طراوتناک و رشیق ملی را پیروی نمایند دمی با خوشحال خان بزرگ همدم شوند و مدتی احمدشاه کبیر را همنوائی فرمایند تا در راه تدوین و تشکیل ادب نو خدمتی کرده، و نژاد آینده وطن نام آنها را بر صفحات تاریخ ادب به زر نویسند و در توده مصلحین ادب و پرورندگان نخستین آن بشمار روند. ۶

ماخذ

۱. فرید : شیرشاه سوری، و حمید شیخ حمید لودین شهنشاهان افغانی است در هند.

۲. تاریخ تمدن فوستل دوکولانژ

۳. مقدمه ابن خلدون

۴. کلمات گوستاولوبون

۵. علم الاجتماع ص ۲۵۷ _ ۳۳۸

۶. مجله کابل، سال ۱۳۱۹ ش، شماره ۶، ص ۱۶ _ ۲۳.